

بسم الله الرحمن الرحيم

تدبر در قرآن

سوره مبارکه مزمل

استاد ضرابی

جلسه ششم ۱۴۰۲/۴/۱۷

آیات شریفه: «وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا (۸) رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا (۹) - و نام پروردگار خود را یاد کن و تنها به او بپرداز (۸) (اوست) پروردگار خاور و باختر خدایی جز او نیست پس او را کارساز خویش اختیار کن (۹)»

عنوان: پروردگار خود را یاد کن، از همه بگسل و به او پیوند!

«وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا - و نام پروردگار خود را یاد کن و تنها به او بپرداز.» تَبَتَّلْ، در لغت به معنای جدا و قطع شدن از اصل خویش است؛ از این رو نهال خرما را که از نخل مادر جدا و بی‌نیاز می‌گردد، بتول می‌نامند (اقراب الموارد، ۱/۲۸). که از القاب حضرت زهرا (علیهاالسلام) است. اما اهل عرفان محتوایی عرفانی به آن داده‌اند. ایشان این کلمه را از آیه ۸ سوره مزمل: «وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا - اخلاص خویش را برای خدا اخلاصی کامل گردان» گرفته، و بر اساس آیات دیگری مانند: «... وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ... و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می‌کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.» طلاق/ ۳ و «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ... آیا خداوند کفایت‌کننده بنده‌اش نیست؟...» (زمر/ ۳۶) و روایاتی چون: «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا - قبل از این که مرگ شما فرا برسد و شما را به قبر ببرند بمیرید. (باید زنده شوید و با فهم و اراده باشید)» (بحارالانوار ج ۷۲، ص ۵۹) گفته اند در تَبَتَّلْ، تعلق به دنیا بر اهل آخرت حرام است و بر اهل الله، تعلق به دنیا و آخرت، هر دو حرام است. از این رو «تَبَتَّلْ» یکی از مقامات سیروسلوک عارفان به سوی الله است که عارف و سالک در این مقام از تمامی ماسوی الله منقطع و بریده شده و با تمام وجود به حق می‌پیوندند و تسلیم اراده خداوند می‌گردد. از آنجایی که آدمی از خاک است و اسیر تعلقات مادی است، تنها با مشقت و دشواری می‌تواند از تعلق به طبیعت، که مام اوست، ببرد و جدا گردد تا از دنیای مادی رها شده، به حق که مقصد و مقصود نهائی است، بپیوندد، و آنکه به خدای تعالی تبتل یافته و از همه چیز غیر از خدا منقطع شود به هیچ چیز دنیائی و حتی آخرتی توجهی نداشته باشد، این انقطاع موجب بقای سرمدی و حیات پاک و ابدی می‌گردد (نص النصوص، ۳۲۰) سالک در «تَبَتَّلْ» از هر چیزی که او را در تردید و شک و دودلی در طریقت و رهسپاری به سوی الله گرفتار سازد، رها شده و از تمام لذائذ زودگذر زندگی که مانع پیشرفت و ترقی او هستند چشم می‌پوشد و بر ترس و امید بی حاصل به علایق مادی خود چیره می‌شود؛ فقط به خداوند امید می‌بندد و به رضای او تسلیم و در مقابل اراده الهی خاضع و فرمانبردار می‌شود (شرح منازل السائرین، ۵۲). در تبتل عارف سالک از سه چیز به سه چیز دیگر باز می‌گردد: از دوزخ به بهشت و از دنیا به آخرت و از خویشتن به حق و هر یک از این بازگشت ها خود دارای مراحل سه‌گانه هستند، فی المثل: بازگشت از دوزخ به بهشت بستگی دارد به بازگشت از حرام به حلال، و از کینه و عداوت به نصیحت (خیر خواهی)، از دلیری (بر مخالفت با حق)

به ترس. چنانکه بازگشت از دنیا به آخرت نیز به سه مرحله بازگشت از حرص به قناعت، و علایق به فراغت، و اشتغال به انابت مربوط است و همچنین بازگشت از خویشتن به حق نیز بستگی به بازگشت از دعوی بی‌نیازی و از لجابت به تسلیم و از اختیار به تفویض دارد. (صد میدان/ ۵۸).
از مقامات تبئل تا فنا پایه پایه تا ملاقات خدا

لازم به یادآوری است که مراد از «تَبَّئِل» که در قرآن بدان فرمان داده شده با اعراض از دنیا، ترك لذات حلال، عزلت گزینی و رهبانیت و دوری از خلق که در روایات از آن نهی شده است (کنز العمال، ج ۱، ص ۲۲۰) دو مقوله جداگانه‌اند و این معنا که از آن به «تَبَّئِل ممنوع» تعبیر می‌شود نه تنها در قرآن و احادیث به آن تشویق نشده، بلکه به شدت از آن نهی شده است. مفسران با استفاده از آیاتی مانند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ» (مائده/ ۸۷) و «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ طَيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...» (اعراف/ ۳۲)، و با استناد به روایاتی مانند «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنِ التَّبَّئِلِ» (مسند احمد، ج ۶، ص ۱۲۵، ۱۵۷) یا ماجرای عثمان بن مظعون که لذتها را بر خود حرام کرده بود و برخورد شدید پیامبر (صلی الله علیه وآله) با وی (الکافی، ج ۵، ص ۴۹۴) و نیز حدیث «لَا رُهْبَانِيَّةَ وَلَا تَبَّئِلَ فِي الْإِسْلَامِ» (عیون الاخبار، ج ۴، ص ۱۸) به تبیین این نوع تبئل پرداخته و یادآور شده‌اند که مقصود از این تبئل ممنوع، بریدن از مردم و پیمودن طریق رهبانیت و ترك ازدواج و حرام کردن لذتها بر خویش است.

عنوان: آفریدگار عظمت‌ها، پدید آورنده مشرق‌ها و مغرب‌ها!

«رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا - همان پروردگار مشرق و مغرب که معبودی جز او نیست، او را وکیل، حافظ و یاور خود انتخاب کن.»: تعبیر رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، در حقیقت دلیلی است برای موضوع توکل بر خدا، چگونه انسان بر او توکل نکند، و کار خویش را به او نسپارد، در حالی که مشرق و مغرب عالم، یعنی مجموعه جهان هستی در زیر سیطره حکومت و ربوبیت او قرار دارد، و تنها معبود شایسته پرستش است و در پهنه جهان هستی غیر از او حاکم و فرمانروا، منعم، مربی و معبودی نیست. در مقصود آیه «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ...» ممکن است گفته شود، همان خدایی که قادر است خورشید با عظمت را هر روزی در مشرق و مغرب جدیدی قرار دهد، که میلیون‌ها سال دوره سالانه خود را بی کم و کاست طی کند، قادر است بار دیگر انسان را به زندگی باز گرداند و حیات نوینی بخشد و یا گروهی را ببرد و گروهی شایسته تر جانشین آنها کند. اصبع بن‌نبا‌ته گوید: ... ابن‌کواء گفت: «ای امیرالمؤمنین! من برخی آیات قرآن را ناقض هم یافته‌ام». فرمود: «مادرت به عزایت باد! آیات کتاب خدا همه‌اش تصدیق‌کننده هم است، نه ناقض و ردکننده هم! هرچه به خاطرت می‌آید بپرس!» گفت: ای امیرالمؤمنین! در آیه‌ای فرماید: سوگند به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها. (معارج/ ۴۰) و در آیه دیگری: او پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب است! (الرحمن/ ۱۷) و در جای دیگر فرموده است: قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ. فرمود: «مادرت در عزایت باد! ای ابن‌کواء، این مشرق است، این هم مغرب، و امّا آیه: رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ به تحقیق که مشرق زمستان بر حدی و مشرق تابستان نیز بر حدی است. آیا این را از دوری و نزدیکی خورشید متوجه نمی‌شوی؟ و امّا آیه: بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ، آن سیصدوشصت برج دارد، هر روز در برجی حاضر و از برجی دیگر غایب می‌شود، و فقط در سال دیگر در همان روز به همان برج باز می‌گردد. (بحار، ج ۱۰، ص ۱۲۱) آنچه اهمیت بیش‌تری دارد این است که آیات طبیعی حضرت حق ما را به حقیقت آن در آن سوی عالم طبیعت هدایت کند.

می‌دود بر خاک پران مرغوش

مرغ بر بالا و زیر آن سایه‌اش

ابلهی صیاد آن سایه شود
بی‌خبر کان عکس آن مرغ هواست
تیر اندازد به سوی سایه او
ترکش عمرش تهی شد عمر رفت
سایه یزدان چو باشد دایه‌اش
سایه یزدان بود بنده خدا
دامن او گیر زوتر بی‌گمان
کیف مد الظل نقش اولیاست
اندرین وادی مرو بی این دلیل

می‌دود چندانکه بی‌مایه شود
بی‌خبر که اصل آن سایه کجاست
ترکش خالی شود از جست و جو
از دویدن در شکار سایه تفت
وا رهند از خیال و سایه‌اش
مرده او زین عالم و زنده خدا
تا رهی در دامن آخر زمان
کو دلیل نور خورشید خداست
لا احب افلین گو چون خلیل

اول شعاعی که از طلوع خورشید هستی تجلی کرد، "حقیقت حضرت محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است و بقیه شعاع‌های هستی، همه عین ربط به این شعاع اولیه هستند. خورشید، یک طلوع دارد و تمامی شعاع‌های بی‌شمار که در هستی پراکنده می‌شوند، نشأت گرفته از تجلی این طلوع و مراتب مختلف ظهور شعاع اولیه طلوع خورشید هستند. بنابراین این شعاع اولیه که همان روح پیامبر اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است، در عمق، ذات و وجود نهانی تمامی مراتب هستی، وجود دارد و به آنها احاطه دارد. مراد از صبح ازل، تجلی اسمائی و فیض الله اقدس است که اولین طلوع فیض حضرت حق است به مانند صبح که اولین مرتبه طلوع شمس است و مراد از نوری که می‌درخشد و اشراق و تابش دارد، وجود منبسط و فعل الله است و وجودات خاصه ماهیات یعنی هیاکل توحید، آثار این حقیقت هستی ساری و جاری است که بر این هیاکل آشکار می‌شود.

مانده‌ام احمد پیمبر بود یا سلطان عشق
بس که سلمان‌ها مسلمان کرد با بوی علی

ادامه دارد...

صلی الله علی محمد و آله